

دختر کرمانی (فرزند و شیرین)

الهی سینه دل
 الهی سینه آرن آنرا فرزند در آن سینه دل و آن دل سینه
 سخن گزینوز دل تباک ندارد + صکد گزایب از او آبی ندارد
 و ازین گفتگو عتق بنیاد م که دارد نسبت بسختی فرزند
 عرف عتق است در عتق عتق + بیان عتق در بیج و عتق عتق
 دروغی بگرم است مانند + به نسبت بیدم با عتق بی سینه
 هم فرزند و شیرین آنرا خند + کرد چون گویند حال باید کم کند
 در بیان لذتها کرم شود که شیرین به خرد عتق و بار گزایب
 خرد رنگه و زنت
 هو خرد عتق از شیرین عداوت + موعظ مانده سفلی در زمان
 نجات فاطمه زهرا فرین مانده + از آن بیرون نماند و لیکن مانده
 شیرین
 بیایستوای بگردی راه پرورد + خرد از شیرین کار شیرین
 شیرین شده که خرد با شیرین پیوسته
 رقم ۱۳۲ صفحه ۱۳۲

از دن رقص که در جان ما کردد + گذار گریه بر خون گلرد

حواست هزد از زل برون کند
ولی برضه کوشی بتر میکرد + دل خود را خون آرد بر سر
سین کصاف بود

زمانی رقص فخر در دست دراز + چو فخر رقص ز بر آلوده گم
کس کالونه ز بر دست جانبی + همه ز بر باره از زبانی
دل نگرین که ز رخ بسته بود + بر سر سمعی بت بسته بود
سین قدرت از زبانه زد و در دستم گفت

خسرو مانند این لسان برایش + موافق نیست طبع را بر او
درین آب دیوانه و مانند + بحکم ز گس مافقی عیانیت
گفت در کوه و صحرای خود پیدا کنه دندان زنده
دست نرو غم و در غم و مرغ و نه دور با قشبه
دلفه اگر سرین دیار ندان کنه عقی هفتاد را در این حد دارد
ز کج هم سرین را که غلطه + بنجت خود سال گریه غمزه
گفت دل فخر یاد هم آرد ز گلزار + چو دل خوش نیست دل
صاحب

کرمی از کاف زفت و کفایت تمام عوام مرا اندود کشته نه مال
دگر ز آن و بچینه که هر آنکه دمانی بکنه بر سرش لقب ^{بزرگ}

نه شرم اسم نثار نو نهان که این آئین به خضرو نهان
کنند طغنه باده و ذنب برین ^{نهند} اسم ^{انها} من ^{با} این ^{صفت} م

بر آنکه خیر ماله یک کرد

شیرین زفت و آن دست دگر و صفرا آورده ^{بسی} به ^{دولت}
بند بر ^{بعل} شرم ^{بویک} کرد

دو متهرند ^{مقام}
خسین بر مفر صفت ^{ناش} که ^{ارز} است ^{در} عالی ^{بانی}
دگر این ^{ولی} فولاد عالی ^{که} بر ^{بند} صفت ^{اعلی}
(۴۵)

دو متهرند با فقه و کلمه

که ادا ز نور کلمه ای است که چون بر دوز آورده ^{مهمان} است
باری ^{بکه} ^{بسی} ^{بانی} ^{ولی} ^{از} ^{بانی} ^{علا} ^م
صلحه ^{بم} ^{زن} ^{بخواه} ^{فقر} ^{در} ^{بانی} ^{از}

وصف سیر

۴۴

بهر طلق از جان برسته + نصفه در نور جان برسته
جان در قبضه تنید دارد + با آن که در بنجر دارد
مرد نرسید گفت
(۴۸)

گفت ام که ممکن نیست به گنج
باید گنج گوهرها در آن + اگر از دم و قفل از رنگی دن
توف سگه از دو چیز

دو چیز است که میگویند آن + کز و سینه ما را از سینه آن
مکن خودی که به نیت در کام + در فلق که به نیت رزنام
دندار شدن گفته گنج عاقرت مرد گفت (۴۸)

هن ز لایم ندانم
مذوق با فرما با سازم + ز فرد با فرما به بنا سازم
ز گنج آسوده با همه آن که گنج + که دنیاش هر باره
۴۹ +

02198DA01G 12998 40001

عالمی کورنل رسه زرد آستان دلفت
از منفکران کرا داره گفته دوترا
بهر آزادی میانه است که ز کوا هم
گند بیزدهان درخت کورن + بود تنفی از ضعف فون

(۵۶)
ندمان گفته نرفد و آرا لدا ادر دم
خوشاق و خوشامد خوشتر
خوش اعاز نور اثر
اگر چه اثر است و اثر افروز
سادا کم خوش نور است آنوز

(۵۷) سرخی تر در آستان ساد

ادام در میان در میان + بگه اگر هم عرف آستان
فنان است که گفته است که آن عافرا و آسان زنده
لذاتین خانه و بارها که پیرا + از آنو خان و با که کویا
به با می که شده نو آرزوی + نهال از لب گذشتن گفتگی

(۵۸)

سزای سیر آید و در آمد نرسن انقاد
 بر ایا و عود از حق دوسر + مان لب از بیان را از کلام
 سخن را چایس داد از کس خند + بگفتا خرد قدم از نرسن
 بگو تا حدت ناست و ز کجائی + که گو یا سا اها سه کاسنائی

صواب داد

بسی مکنم از حق نام فراد + علام تو قول از خوش کردار
 سخن یک صفت از در کس رسد + لحنی بندگی بین تا بجای
 سزای سیر آید و لغت

که بار سینه با به فادار + که بگردد اگر سینه صد بار
 قبول حدت ناست بر آ + دامن خدیت در گزیند است
 دلی با به ز این حانی رسد + که تواند رفتن در بار ما هکت
 اگر این حان و دل دار سزای + و گزیند بر بار از حوزی
 بگفتا که در دل و جان هر حقیقت + و خودم صبه عوفان حقیقت

اگر در سزای سیر سزای + عبادا حوت با کس نرسن
 بر از از کس تا بگوئی + و مادار بر بین و ناست حانی
 (تمام از صفحه ۴۸)

گفت این مهر از کجاست

گفت از یک دو حرف است

گفت این دو حرف است

گفت فردا صبح از خواب بیدار

گفت از خواب بیدار

گفت این دو حرف است

گفت این دو حرف است

گفت این دو حرف است

گفت این دو حرف است

گفت این دو حرف است

گفت این دو حرف است

گفت این دو حرف است

گفت این دو حرف است

گفت این دو حرف است

گفت این دو حرف است

گفت این دو حرف است

گفت از عقیبا ز حد مقصود
۴۵

گفتا بملولان ما دوست نبود
گفتا بملولان ما دوست نبود

گفت اگر از خود تو آن است
گفتا وصل به ما برآورد

گفتا هر چه من حاضر است
ز برآورد که برین عقد گفت

بسی گوید در اودا و کت و زاد
دو دلدانه مغول را در دنیا بودنه (۸۱)

که اگر اقل رسیده در
گفت ما ندانیم گفتند مکتبه مقب و در نیم نفعه
سمن آسره نو باز کردند م ز برین نفعه نو سازانده
نوار عقیبا زان خود نو آید

که برآید اوداره بجای است
اگر چه صد نو افزد از ادم عقیبا

دو بنگو بنگو ز ما بنگو بنگو

منزله هر ملک اللک
عید عیدر سنه ۱۳۰۴
(۸۱)

۱
۲
۳

۱
۲
۳

توجه در لوله بار قله - ماهیت - نفع صورت
خاتم الایمان - رفعت موع - در شقیب هر دو
در وصف سخن - شمس - در ایف کتا - ۸۰

هو ضرور از نمر الوده که قند + نمر قسم نمر الکر قند
در نمر الکره خاتم الایمان - در نمر الکره در نمر الکره
در نمر الکره و نمر الکره با نمر الکره و نمر الکره در نمر الکره
(۳۲)

شیرین فخراد نمر الکره حال بوصول
شملی